

تک خبر

دسیسه انتقامجویانه یک زن برای دوست صمیمی اش!

زن جوان به اتهام نقشه عجیب برای رفیق خود به همراه ۳ مرد بازداشت شد.

به گزارش خبرنگار روزنامه ایران، رسیدگی به این پرونده از ۳ سال قبل با شکایت زن جوانی به نام مینو در شعبه ششم دادسرای جنایی تهران آغاز شد و حالا بعد از ۳ سال متهمان پرونده بازداشت شدند.

مینو در طرح شکایت خود گفته بود: «روز حادثه در حال اثاث کشی بودم که ۳ مرد داخل خانام آمدند و با اجبار من را سوار خودرویی کرده و به یک کمپ ترک اعتیاد در غرب تهران منتقل کردند. این کمپ من اصلاً هرگز مواد مخدر مصرف نکرده‌ام. آنها از من قلمی تهیه کرده و با تهدید من را وادار کردند که بگویم با میل خودم به کمپ رفته‌ام. خانوادهم ۳ روز از من بی‌خبر بودند و حتی گم شدنم را به پلیس هم اعلام کرده بودند. آن افراد قصد اخاذی از من را داشتند اما بعد از چند روز مرا رها کردند.»

با اطلاعاتی که مینو در اختیار مأموران قرار داد، متهمان تحت تعقیب قرار گرفته و سرانجام روز گذشته دستگیر شدند. آنها در اولین برخورد با مأموران گفتند که دوست مینو آنها را اجبر کرده بود که مینو را برپایند چون عقیده داشت مینو از او سرقت کرده است و می‌خواست با این روش به اموال از دست رفته‌اش برسد و به این ترتیب دوست مینو هم دستگیر شد و رسیدگی به این پرونده در جریان تحقیقات جنایی قرار دارد.

پایان غم‌انگیز شکوفه و بهاره در آغاز سال

از یخ خورد صاعقه به دختر تهرانی ناسرطلن خواهر سینماگرش

زهرا علی هاشمی / ۲ خواهر فعال اجتماعی - فرهنگی که هر کدام به‌صورت جداگانه فعالیت‌های سینمایی و داوطلبانه خیریه داشتند دچار بیماری و حادثه شدند. خیر مرگ بهاره سادات حسینی، فعال حوزه سینما و خواهر شکوفه سادات حسینی در روزهای اخیر جامعه فعالان اجتماعی و فرهنگی کشور را دچار شوک کرد. این دو خواهر فعال اجتماعی - فرهنگی که در طول دوران فعالیت کوتاه خود اقدامات ارزشمندی در حوزه‌های فعالیت خود داشتند، دارای محبوبیت خاصی در بین جامعه فعالان فرهنگی و اجتماعی بودند.

بهاره سادات حسینی، یکی از منشیان صحنه معروف سینمای ایران است که منشی گری صحنه را در فیلم و سریال‌های بسیاری در کارنامه هنری‌اش دارد که از جمله آنها می‌توان به زنان ونوسی، مردان مریخی، دلدادگان، رحمان ۱۴۰۰، سیب ترش و... اشاره کرد.

بهاره سادات حسینی، به دلیل عوارض بیماری سرطان، مدتی در کما بود اما او نتوانست بر این بیماری چیره شود و در نهایت اوایل اردیبهشت ماه درگذشت. لادن کسرابی از همکاران این فعال سینما این خبر را تأیید کرد و گفت: خانم حسینی یکی از افراد خوش ذوق در این عرصه بود که تفاوت کارهای او را با هم‌نسلان وی به روشنی در فیلم‌هایی که او منشی صحنه بود، می‌توان احساس کرد. وی با اعلام این خبر که پیکر خاکسپاری او در قطعه هنرمندان هستند، توضیح داد این اتفاق قطعاً ضایعه‌ای برای جامعه سینمایی کشور محسوب می‌شود.

در این بین اما خبر شوکه کننده دوم به کما رفتن خواهر بهاره سادات حسینی، خانم شکوفه سادات حسینی بود. شکوفه سادات حسینی یک زن داوطلب اجتماعی بود که در سال ۹۹ در جریان سیل سیستان و بلوچستان برای امداد رسانی به مردم این منطقه راهی آنجا شد. متأسفانه وی در جریان کمک‌رسانی و بعد از اینکه اقدام به عکاسی از زنگین کمان در منطقه بلوچستان می‌کند به علت برخورد صاعقه با سر او دچار ایست قلبی می‌شود.

او بعد از مدتی به کما می‌رود اما این همه ماجرا نیست. شکوفه بعد از مدتی از کما بیرون می‌آید؛ اما این خوشحالی، زمان زیادی طول نمی‌کشد و او بعد از

دو سال، فقط چشم‌هایش باز می‌شود و کمی دست و پایش را تکان می‌دهد. این زن نیکوکار و داوطلب اجتماعی که روی تخت آی. سی. یو خانگی نگهداری می‌شد و وابسته به مانیتور بستری بود، دوباره در خرداد ماه سال قبل مجدداً وضعیت سلامتی‌اش وخیم‌تر شده و به آی. سی. یو بیمارستانی در کرج منتقل می‌شود. یکی از نزدیکان او در گفت‌وگو با خبرنگار «ایران» می‌گوید: شکوفه به معنای واقعی کلمه یک داوطلب اجتماعی بود و هر جایی خبری از حادثه‌ای می‌شنید به سرعت وسایل خود را جمع می‌کرد تا به همراه تیمی که همیشه با آنها اقدام به فعالیت‌های عام‌المنفعه می‌کنند به این مناطق سفر کند و عمدتاً به زنان و کودکان یاری می‌رسانید.

او می‌گوید: تعداد بانوانی که در سال‌های گذشته در کارهای داوطلبانه در کشور فعالیت می‌کنند رو به افزایش بوده است و شکوفه نیز مانند باقی علاقه‌مندان عاشق کار خود بود.



افشاگری دختر ۱۷ ساله از هیولای بزرگ خانه‌شان

معصومه مرادپور، دختر نوجوان درحالی که صورتش از شدت عصبانیت پرافرورخته شده فریاد می‌زند می‌خواهم پدرم را بکشم!

من رعنا رستم ۱۷ ساله‌م. من باپام می‌کشم. اصلاً برپایم مهم نیست که اعدامم می‌کنن یا نه. اصلاً به شما هم ربطی نداره. فقط در جریان باشید که چرا می‌خوام بکشمش و مانع نشید، همین...

بابایی که مادرم رو ۱۰ سال مجبور به... کرده، وقتی از مادرم دفاع می‌کنم بهم میگه از خونه برو مثل مادرت... دیگه برنگرد خونه من. برادرم رو کتک می‌زنه. اون فقط ۶ سالشه و از شنیدن توهین‌های بابام نسبت به من عصبانی میشه و جیغ می‌کنه که نه این حرف‌ها رو به آجی زن اما بابام کتکش می‌زنه، کیبوش می‌کنه. آیا پدرم زنده بمونه؟ اول خواستم خودمو بکشم. دیدم فکر خوبی به هممون رو نجات میدم. دیشب خواستم این کار رو بکنم، مامانم داد و بی‌داد کرد و نذاشت. دیگه تحمل ندارم. وقتی بچه بودم نتوان اینو نداشتم که با بابام برخورد کنم و جلوش بایستم. اما الان بزرگ شدم و تلافی تمامی سال‌هایی که زجر کشیدم و از بلاهایی که سرمامان می‌آورد می‌ترسیدم و گریه می‌کردم، رو درمیبارم. امروز رستم از بابام شکایت کردم. این درد‌های ترسناک دختر نوجوانی است که به کلانتری آمده بود و از پدرش شکایت داشت. شاید شنیدن و خواندن چنین پرونده‌ای باتوجه به فرهنگ جامعه ما بسیار عجیب به نظر برسد اما همه ماجرا آن از ابتدا تا انتها چیزی جز واقعیت نیست... واقعیتی، انکارناپذیر که وجود هر کس را می‌لرزاند در حالی که این جملات را به رشته تحریر درمی‌آورم، چهره معصومانه رعنا مقابل چشمانم تداعی می‌شود. او در اسارتگاه پدر و مادری بیمار قد کشیده و ذهن و دلش به دنبال رخدادهای پلید پر از کینه است و برای نشان دادن ازجرا خود نخست تصمیم می‌گیرد دست به خودکشی بزند اما وقتی این اتفاق به سرانجام نمی‌رسد در فرصتی دیگر تصمیم می‌گیرد عامل تمام بدبختی‌های خود و خانواده‌اش را بکشد.... اشتباه نکنید او نه قاتل است نه مجرم فقط می‌خواهد تمام شده‌های زجرهایی که از کودکی شاهد آن بوده است.

رعنا در سوسمین سال از ازدواج والدین خود در روستا به دنیا آمد. والدین رعنا به دلیل عدم ثبات شغل و بیکاری به شهر مهاجرت می‌کنند. اما در روزهای نخست پدر همچنان بیکار می‌ماند و همین امر باعث فقر مالی و عدم توان مادر



در تأمین شیر کودک شده و رعنا با سوءتغذیه مواجه می‌شود. بعد از گذشت یک سال، پدر موقف می‌شود به عنوان نگهبان در یک شرکت مشغول کار شود. به مرور زمان پدر از انجام مسئولیت خانواده سر باز می‌زند و مادر خانواده را مجبور به کار در خارج از خانه می‌کند. این کار به مدت ۱۰ سال طول می‌کشد و همچنان پدر از مادر خانواده بهره‌کشی مالی می‌کند. در این فاصله رعنا ۱۱ ساله و بزرگتر شده است و شاهد داستان سیاه مادر می‌شود. تا قبل از آگاهی از این ماجرا، رعنا عملکرد تحصیلی موفقی داشته است، اما بعد از آن، به دلیل ترس و خشم از مردهای مختلفی که به منزل آنها رفت و آمد می‌کنند از درس و تکالیف در تأمین سرشناس ارشد روانشناسی / فضای ناامن خانه و رفتارهای پرخطرگرانه بی‌حد و مرز پدر... رعنا را در ورطه نازاری سوق می‌دهد. او در این منجلب تنها راه نجات را مرگ خود خواسته نمی‌داند و نمی‌تواند درکی از رفتارهای زشت پدر کند، ناگزیر دست به خودکشی می‌زند اما این تمام ماجرا نیست وقتی نجات پیدا می‌کند سعی می‌کند عامل تمام بدبختی‌هایش را که پدر است از بین ببرد. دست به چاقو می‌شود اما طبیعت پاک او باعث می‌شود درست لحظه آخر چاقو از دستش بیفتد. رعنا پدرش را هیولایی بزرگ می‌داند که زندگی مادر، برادرش و خودش را به تباهی کشانده. او دچار اضطراب و افسردگی شده است. بسیاری از نوجوانان که در جریان اختلالات شدید والدین رشد می‌کنند بدون آنکه خود بخواهند شخصیت‌هایی دارای اختلال‌های روانی پیدا خواهند کرد که آینده آنها را تهدید می‌کند. در این جای جمله کوتاه و هشدار به پدر و مادرهایی می‌دهم که بدون توجه به این موضوع درگیری‌های خود را حل نکرده و هر روز بیشتر آن را در پیش چشم فرزندان خود ادامه می‌دهند و آن هم این که خطرات زیادی در کمین آنها خواهد بود پس سعی کنید مسائل خود را از طریق گفت‌وگو و گرفتن مشاوره و منطقی حل کنید.

هیولای بزرگ رعنا!



فصله می‌گیرد و با سختی دوره ابتدایی را پشت سر می‌گذارد. رعنا می‌خواهد به مادر کمک کند اما ناتوان است. روزها با استرس به مدرسه می‌رود و روابط اجتماعی و دوستی خود را از دست می‌دهد. در مدرسه منزوی و پریشان است. در خانه اضطراب را تجربه می‌کند. بی‌میلی به غذا، حالت تهوع، دل‌دردهای شدید و پریشانی در خواب. اما والدین متوجه این نمی‌شوند و همچنان کودک را مورد غفلت قرار می‌دهند. با به دنیا آمدن فرزند دوم خانواده، رعنا مسئولیتش سنگین‌تر می‌شود. او می‌خواهد از برادرش مراقبت کند که فردی مثل پدر به او آسیب نرساند. کودک امیدوی را در دل خواهر

زنده می‌کند اما به دلیل نقش‌های زیادی که باید ایفا کند دچار افت تحصیلی دوجندان می‌شود. بعد از گذشت ۱۰ سال، پدر با پول‌های حاصل از شغل همسرش صاحب خانه و ماشین می‌شود و با اصرار مادر، این نقش را از مادر می‌گیرد و خود مشغول کار می‌شود. مادر به مرور زمان متوجه پریشانی فرزندش می‌شود. البته به‌صورت بیماری جسمی (لاغر و نحیف شدن، عدم اشتها، پریشانی در خواب...) رعنا از در میان گذاشتن بینش خود نسبت به رفتار مادر سر باز می‌زند و با در کنار مادر ماندن و نبودن مردهای غریبه در خانه، به امنیت نسبی دست می‌یابد. اما آتش خشم و نفرتش از پدر همچنان در وجودش شعله‌ور است.

او این بار فقط برای نجات مادر و برادرش از چنگال پدر بی‌رحم، کمر همت را برای درس خواندن می‌بندد و مقطع راهنمایی را با موفقیت پشت سر می‌گذارد و وارد دبیرستان می‌شود. در این میان پدر مشکل جدیدی به وجود می‌آورد. با مادر خانواده دچار تعارض می‌شود. به مادر شک می‌کند، به گمان اینکه همچنان پنهانی کار کرده و پول‌های حاصله را برای خود پسر انداز می‌کند. مادر در برابر شک و تهمت پدر ناتوان است.

چند بار دست به خودکشی می‌زند. آزارهای روانی و فیزیکی پدر شدت می‌گیرد. کتک، فحاشی و شک. شعله خشم فرو خورده و رانده شده در وجود رعنا، شعله‌ور می‌شود. با پدر می‌چنگد. کتک می‌خورد و مورد فحاشی قرار می‌گیرد. پدر به او پیشنهاد کار و بیرون راندن وی از خانه می‌دهد. رفتارهای پرخطرگرانه پدر، رعنا را به جنگجویی قوی و پرخاشگر تبدیل می‌کند و او را از ظرافت دخترانه دور می‌سازد. در روپارویی با پدر مانند ۲ مرد در مقابل هم می‌ایستند. دیگر از دختری ترسو، نحیف و منفعل اثری نیست. به طوری که پدر نسبت به قدرت دخترش احساس خطر می‌کند. شک‌های پدر بیشتر می‌شود. از محل کار اخراج می‌شود و افکار سوء ظن به مادر و دختر بیشتر می‌شود.

مشکلات روحی پدر روز روز بیشتر می‌شود. خشم رعنا دیگر یاری مقابله با پدر را ندارد. به خودکشی فکر می‌کند اما موفق نمی‌شود.... به دلیل وابستگی به برادر و حمایتش نسبت به مادر تصمیم به قتل پدر می‌گیرد تا خانواده را نجات دهد. اما با مخالفت مادر و جلوگیری او از این عمل مواجه می‌شود و با پیشنهاد او برای شکایت از پدر اقدام می‌کند؛ یعنی عاقلانه‌ترین راه.

قتل خونین با پارگی غلاف چاقو در جدال خیابانی

مرد موتورسوار که در جدال خیابانی راننده پراید را کشته بود در دادگاه ابراز پشیمانی کرد. وی گفت: قصد قتل نداشتم و غلاف چاقو ناخواسته پاره شد و با گردن قربانی برخورد کرد. به گزارش «ایران»، رسیدگی به این پرونده از مرداد ماه سال ۱۴۰۰ به دنبال درگیری خونین در یکی از خیابان‌های ورامین آغاز شد. با گزارش این درگیری، مأموران به محل اعزام شدند و پس از بررسی‌ها مشخص شد مرد موتورسوار در جدال با راننده پراید، وی را با ضربه‌های چاقو زخمی کرده و از محل گریخته است.

راننده پراید که مردی ۶۰ ساله به نام هاشم بود به بیمارستان منتقل شد اما ساعتی بعد به خاطر شدت جراحات جان سپرد. با مرگ راننده، تحقیقات پلیسی آغاز شد و مأموران به پرس و جو از شاهدان پرداختند. یکی از آنها گفت: پسر جوانی که سوار موتورسیکلت بود پس از فحاشی لفظی با راننده خودرو او را با چاقو زخمی کرد و با خونسردی سوار موتورسوار شد و رفت.

شاهد دیگر گفت: وقتی درگیری میان راکب موتورسیکلت و راننده پراید بالا گرفت، می‌خواستم میانجیگری کنم اما هیچ‌کدام کتک نمی‌آمدند. در نهایت هم کار به ضرب و زخمی چاقو کشی رسید.

بازداشت قاتل خونین در حالی که ردیابی متهم فراری در دستور کار پلیس قرار گرفته بود، مأموران با بررسی دوربین‌های مداربسته در خیابان موفق به شناسایی متهم ۳۸ ساله به نام یارید شدند و وی را ردیابی و بازداشت کردند.

بدین ترتیب پسر جوان در بازجویی‌ها به درگیری خونین اعتراف کرد. وی در تشریح جزئیات ماجرا گفت: آن روز ظهر هوا گرم بود و من مشروب خورده بودم و حال خوبی نداشتم. سوار موتورم شدم تا در خیابان بادی شد. او نزدیک بود با من تصادف کند. من به او اعتراض کردم که هاشم شروع به فحاشی کرد. او می‌خواست ماشینی بیاید شود که من در ماشین را نگه داشتم و اجازه ندادم در را باز کند. وی ادامه داد: باور کنید من قصد دعوا نداشتم. حتی چند بار به او گفتم جای پدرم قرار دارد و نمی‌خواهم با او درگیر شوم اما او دست بردار نبود و مدام فحش ناموسی می‌داد تا اینکه از ماشینی بیاده شد. من هم چون طالب طبیعی نداشتم گمان کردم قصد دارد به من آسیب بزند.

